

# FACT FUL NESS

هانس رزلینگ

اولا رزلینگ آنا رزلینگ رونلاند

مترجم: بهار رحمتی

# واقعیست

ده دلیل برای اینکه ما درباره جهان اشتباه فکر میکنیم -  
و چرا اتفاقات جهان از آن چه به نظر میرسند، بهترند

Factfulness

# واقعیت

ده دلیل اینکه درباره جهان اشتباه فکر می‌کنیم -  
و چرا اتفاقات جهان از آن چه به نظر می‌رسند، بهترند

هانس رزلینگ

اولا رزلینگ و آنا رزلینگ رونلاند

مترجم: بهار رحمتی

نشر نوین

## فهرست

۱۱	مقدمه.....
۲۹	فصل اول: غریزه شکاف.....
۶۱	فصل دوم: غریزه منفی گرا.....
۹۳	فصل سوم: غریزه پیروی از خط مستقیم.....
۱۲۱	فصل چهارم: غریزه ترس.....
۱۴۷	فصل پنجم: غریزه اندازه.....
۱۶۷	فصل ششم: غریزه کلی گرا.....
۱۹۱	فصل هفتم: غریزه سرنوشت.....
۲۱۳	فصل هشتم: غریزه نگرش تک بعدی.....
۲۳۵	فصل نهم: غریزه سرزنش.....
۲۵۷	فصل دهم: غریزه فوریت.....
۲۷۹	فصل یازدهم: واقعیت در عمل.....
۲۹۵	داستان نوشتن کتاب.....
۲۹۹	پیوست.....
۳۱۵	زندگی نامه نویسندگان.....
۳۱۹	پانویس ها.....



## درباره نویسنده

هانس رزلینگ<sup>۱</sup> پزشک، پرفسور سلامت جهانی و مربی عمومی مشهوری بود. او مشاور سازمان سلامت جهانی و یونیسف بود، همچنین در تاسیس پزشکان بدون مرز<sup>۲</sup> در سوئد و بنیاد گپ مایندر<sup>۳</sup> همکاری داشت.

سخنرانی‌هایش در کنفرانس جهانی تد بالای ۳۵ میلیون بار دیده و در مجله تایمز به عنوان یکی از صد فرد تاثیرگذار جهان معرفی شد. هانس در سال ۲۰۱۷ و در حالی که سال‌های پایانی عمرش را به نوشتن این کتاب مشغول بود، چشم از جهان فرو بست.

اولا رزلینگ و آنا رزلینگ رونلاند<sup>۴</sup>، پسر و عروس هانس و موسسان بنیاد گپ مایندر هستند. اولا هدایت این موسسه را از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷، سپس از سال ۲۰۱۰ تاکنون بر عهده دارد. پس از آنکه گوگل، نرم‌افزار ترندلایزر<sup>۵</sup> (ابزاری برای گرافیکی کردن اطلاعات، متعلق به شرکت گپ مایندر) را خرید، اولا به عنوان رئیس تیم اطلاعات عمومی گوگل و آنا به عنوان طراح ارشد تجربه کاربر (UX) تیم انتخاب شدند. هر دوی آنها به دریافت جوایز جهانی در کارشان نائل شده‌اند.

---

<sup>1</sup> Hans Rosling

<sup>2</sup> Médecins Sans Frontières

<sup>3</sup> the Gapminder Foundation

<sup>4</sup> Ola Rosling and Anna Rosling Rönnlund

<sup>5</sup> Trendalyzer



## یادداشت نویسنده

این کتاب همانند جلسات ارائه در کنفرانس TED<sup>۱</sup> و سخنرانی‌هایم طی ده سال گذشته در سراسر جهان، حاصل کار سه نفر است. اگرچه معمولاً من دیده می‌شوم، روی سکو می‌ایستم و سخنرانی می‌کنم، تشویق و تمجید می‌شوم، اما تمام مطالبی که در سخنرانی‌هایم می‌شنوید و تمام مطالبی که در این کتاب می‌خوانید، حاصل ۱۸ سال همکاری نزدیک من با پسرم اولاً و عروسم آنا است.

در سال ۲۰۰۵، بنیاد گپ مایندر<sup>۲</sup> با هدف مبارزه با ناآگاهی مخرب جهانی تاسیس شد. انرژی، کنجکاوی و یک عمر تجربه‌ام را به عنوان یک دکتر، یک محقق و یک سخنران در سلامت جهانی صرف کردم. آنا و اولاً مسئول تحلیل داده، اختراع توضیحات بصری، داستان‌های اطلاعاتی و طراحی ساده ارائه‌ها بودند. ایده آنها بود که مرتباً ناآگاهی را اندازه‌گیری کنند و چارت‌های حبابی انیمیشنی زیبایی‌مان را طراحی و برنامه‌ریزی کردند. دالر استریت<sup>۳</sup> روشی که با استفاده از عکس‌ها به عنوان داده برای توضیح جهان استفاده می‌شود، ذهنیت کودکی آنا بود. زمانی که از ناآگاهی مردم در رابطه با جهان عصبانی‌تر از همیشه می‌شدم، در عوض اولاً و آنا تحلیل‌ها را فراتر از خشم من انجام می‌دادند و ایده فروتنانه و آرامش بخش واقعیت را به تصویر می‌کشیدند. همراه با یکدیگر ابزارهای تمرینی فکری که در کتاب ارائه می‌شود، را تعریف کردیم.

آنچه می‌خوانید، اختراعی در رابطه با «نابغه تنها»<sup>۴</sup> نبوده است. در عوض نتیجه مکالمه پایدار، مشاجرات و همکاری بین سه نفر با توانایی‌ها، آگاهی و دیدگاه‌های متفاوت است. این

---

<sup>1</sup> TED

<sup>2</sup> Gpminder Foundation

<sup>3</sup> Dollar Street

<sup>4</sup> Lone Genius

شیوه کاری غیرمتعارف و اغلب خشن اما عمیقاً سازنده، منجر به شیوه نمایش جهان و نحوه تفکر در مورد آن شده است، که من هرگز نمی‌توانستم به تنهایی به وجود آورم.



## مقدمه

### چرا سیرک را دوست دارم

من عاشق سیرک هستم؛ عاشق تماشای شعبده بازی که زنجیر پر سر و صدا را در هوا می‌چرخاند و بندبازی که روی طناب تردستی اجرا می‌کند. عاشق تماشای حس شگفتی و لذتی هستم که از تماشای کارهای ظاهراً غیرممکن می‌گیرم.

در کودکی آرزو داشتم که هنرمند سیرک شوم. اگرچه آرزوی والدینم برای من، داشتن تحصیلات خوبی بود که خودشان نداشتند. بنابراین تحصیلاتم را در رشته پزشکی تمام کردم.

در یک بعدازظهر در مدرسه پزشکی، سخنرانی خشکی در رابطه با نحوه کارکرد گلو در حال انجام بود، استادمان توضیح داد، «اگر چیزی در گلو گیر کرده باشد، می‌توان راه گلو را با فشار دادن استخوان چانه به جلو، باز کرد.» برای نمایش مطلب، عکس ایکس ری از شعبده بازی که شمشیری را قورت می‌دهد، نشان داد.



از این موضوع الهام گرفتم. رؤیای من به پایان نرسیده بود! چند هفته قبل از آن، زمانی که «عکس‌العمل‌های غیر ارادی بدن» را مطالعه می‌کردم، فهمیدم که از بین تمام همکلاسی‌هایم، تنها من می‌توانم انگشتان دستم را تا بیشترین جایی که امکانش هست در گلو پایین ببرم، بدون آنکه بالا بیاورم. در آن لحظه، خیلی به خودم افتخار نکردم؛ فکر نمی‌کردم که توانایی مهمی باشد. اما الان قدرش را می‌دانم و اینگونه شد که رؤیای کودکی‌ام دوباره جان گرفت. تصمیم گرفتم که شعبده باز قورت دادن شمشیر شوم.

تلاش‌های ابتدایی من قابل تحسین نبودند. چون شمشیر نداشتم، از قلاب ماهیگیری به جای آن استفاده کردم. چندین مرتبه جلوی آینه حمام ایستادم و تمرین کردم، اما موفق نشدم. برای بار دوم از رؤیای خود دست کشیدم.

سه سال بعد، کارآموز پزشکی در بخش عمومی بیمارستانی بودم. یکی از اولین بیمارانم پیرمردی بود که سرفه‌های مداوم داشت. عادت داشتیم از بیمارانم در رابطه با اینکه چه کارهایی در زندگی انجام داده‌اند، سؤال بپرسم. در مورد پیرمرد، مشخص شد که شمشیر قورت می‌داده است. تعجبم را تصور کنید که مشخص شد این مرد بسیار شبیه به تصویر اشعه ایکس مردی است که شمشیر را قورت داده بود! تلاش‌هایم با قلاب ماهیگیری را به او گفتم، پاسخ داد: «دکتر جوان، تو نمی‌دانی که گلو صاف است؟ تنها می‌توانی وسایل و تیغه‌های مسطح را فرو دهی، برای همین است که از شمشیر استفاده می‌کنیم.»

آن شب بعد برگشت از سر کار، یک ملاقه سوپخوری با دسته صاف پیدا کردم و بلافاصله تمریناتم را از سر گرفتم. به زودی توانستم تمام دسته را در گلویم فرو ببرم. هیجان زده شدم اما تبدیل شدن به کسی که دسته ملاقه را قورت می‌دهد آرزوی من نبود. روز بعد، تبلیغی را در روزنامه محلی چاپ کردم و به زودی آنچه دنبالش بودم را یافتیم؛ یک چاقوی ارتشی سوئدی ساخت سال ۱۸۰۹. همانطور که چاقو را در گلو پایین می‌بردم، هم زمان حس غرور عمیقی از دستاوردم و حس خودبینی از یافتن راه‌حل عالی برای بازیافت اسلحه‌ها داشتم.

شعبده بازهای قورت دادن شمشیر همیشه نشان داده‌اند که چگونه کارهای به ظاهر ناممکن، می‌تواند ممکن شود. انسان‌های الهام بخش، فراتر از ظاهر کارها، فکر و عمل می‌کنند. گاهی اوقات، این هنر باستانی هند را در پایان یکی از سخنرانی‌هایم در مورد توسعه جهانی اجرا می‌کنم. روی میز می‌روم، پیراهن چهارخانه رسمی را باز می‌کنم تا جلیقه سیاه مزین شده به آذرخش طلایی را نشان دهم. تقاضای سکوت کامل می‌کنم و همراه با صدای کوبش طبل‌ها، آهسته تیغه چاقو را در گلویم فرو می‌دهم. دست‌هایم را باز می‌کنم و حضار به وجد می‌آیند.

## خودت را بیازمای

این کتاب در رابطه با جهان و فهم‌مان از جهان است. بنابراین چرا با سیرک شروع شد؟ و چرا می‌خواستیم تا سخنرانی‌هایم را با ایجاد هیجان به پایان برسانیم؟ به زودی توضیح می‌دهم. اما در ابتدا، مايلم تا اطلاعاتتان را در رابطه با جهان ارزیابی کنیم. لطفاً یک مداد و تکه‌ای کاغذ تهیه کرده و به ۱۳ سؤال زیر پاسخ دهید.

۱- امروزه در تمامی کشورهای با سطح درآمد پایین در جهان، چند درصد از دانش‌آموزان دختر تحصیلات ابتدایی را به پایان می‌رسانند؟

□ الف: ۲۰ درصد

□ ب: ۴۰ درصد

□ پ: ۶۰ درصد

۲- اکثریت جمعیت جهان کجا زندگی می‌کنند؟

- الف: کشورهای با سطح درآمد پایین
- ب: کشورهای با سطح درآمد متوسط
- پ: کشورهای با سطح درآمد بالا

۳- در بیست سال گذشته، درصد جمعیت جهان که در فقر شدید زندگی می‌کنند...

- الف: تقریباً دوبرابر شده است.
- ب: تقریباً همان اندازه، بیشتر یا کمتر باقی مانده است.
- پ: تقریباً به نصف کاهش پیدا کرده است.

۴- در جهان امروز امید به زندگی چند سال است؟

- الف: ۵۰ سال
- ب: ۶۰ سال
- پ: ۷۰ سال

۵- امروزه در دنیا ۲ میلیارد کودک بین سنین ۰ تا ۱۵ سال وجود دارد. طبق گفته سازمان ملل متحد در سال ۲۱۰۰ چند کودک در جهان وجود خواهند داشت؟

- الف: ۴ میلیارد
- ب: ۳ میلیارد
- پ: ۲ میلیارد

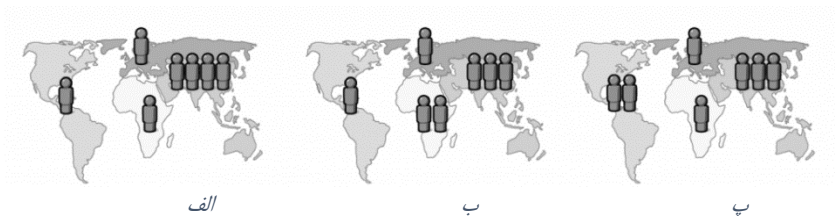
۶- سازمان ملل متحد پیش‌بینی کرده است که تا سال ۲۱۰۰ جمعیت جهان، بیش از ۴ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت. دلیل اصلی چه می‌تواند باشد؟

- الف: کودکان بیشتری وجود خواهند داشت (زیر سن ۱۵ سال)
- ب: بزرگسالان بیشتری وجود خواهند داشت (سنین ۱۵ تا ۷۴ سال)
- پ: افراد مسن وجود خواهند داشت (۷۵ سال و سنین بالاتر)

۷- تلفات انسانی سالیانه، ناشی از بلایای طبیعی در صد سال گذشته چگونه بوده است؟

- الف: بیش از دو برابر شده است.
- ب: تقریباً همان میزان باقی مانده است.
- پ: به کمتر از نصف کاهش پیدا کرده است.

۸- جمعیت امروز جهان حدود ۷ میلیارد نفر است. کدام نقشه بهتر مکان زندگی مردم را نشان می‌دهد؟ (هر آدمک نشان دهنده ۱ میلیارد نفر جمعیت است).



۹- چه تعداد از کودکان زیر یک سال در جهان امروز نسبت به برخی بیماری‌ها واکسینه شده‌اند؟

- الف: ۲۰ درصد
- ب: ۵۰ درصد
- پ: ۸۰ درصد

۱۰- در سراسر جهان، آقایان دارای سی سال سن بطور متوسط ده سال از عمرشان را در مدرسه گذرانده‌اند، خانم‌های همسن شان بطور متوسط چند سال از عمر خود را در مدرسه گذرانده‌اند؟

- الف: ۹ سال
- ب: ۶ سال
- پ: ۳ سال

۱۱- در سال ۱۹۹۶ ببرها، پاندهای عظیم الجثه و کرگردن‌های سیاه در لیست حیوانات در معرض خطر انقراض قرار داشته‌اند. چه تعداد از این سه گونه امروز بطور جدی در معرض خطر انقراض قرار دارند؟

الف: دو گونه

ب: یک گونه

پ: هیچکدام

۱۲- چه تعداد از مردم جهان به برق دسترسی دارند؟

الف: ۲۰ درصد

ب: ۵۰ درصد

پ: ۸۰ درصد

۱۳- کارشناسان آب و هوای جهانی بر این باورند که طی ۱۰۰ سال آینده، متوسط دما...

الف: گرمتر می‌شود.

ب: یکسان باقی می‌ماند.

پ: سردتر می‌شود.

جواب‌های درست در زیر آمده است:

۱- پ، ۲- ب، ۳- پ، ۴- پ، ۵- پ، ۶- ب، ۷- پ، ۸- الف، ۹- پ، ۱۰- الف، ۱۱- پ، ۱۲-

پ، ۱۳- الف.

به هر یک از پاسخ‌های درست امتیاز ۱ بدهید و امتیاز کل را بر روی کاغذ بنویسید.

## دانشمندان، شامپانزه‌ها و شما

عملکردتان چگونه بود؟ اشتباه زیاد داشتید؟ احساس کردید که زیاد حدس می‌زنید؟ اگر چنین است، بگذارید با گفتن دو مطلب شما را آرام کنم.

اولاً، زمانی که کتاب را به انتها برسانید، خیلی بهتر عمل خواهید کرد. نه به خاطر اینکه من شما را مجبور خواهم کرد که بنشینید و آمارهای جهانی را بخاطر بسپارید (من پروفیسور سلامت جهانی هستم اما دیوانه نیستم). بهتر عمل خواهید کرد چرا که ابزارهای تفکر راحت را با شما در میان می‌گذارم. این ابزارها به شما کمک خواهند کرد که تصویر بزرگ و درستی از جهان داشته باشید و همچنین حس و دیدتان از چگونگی کارکرد جهان بهبود خواهد یافت؛ بدون آن که نیاز داشته باشید تا تمام جزئیات را یاد بگیرید.

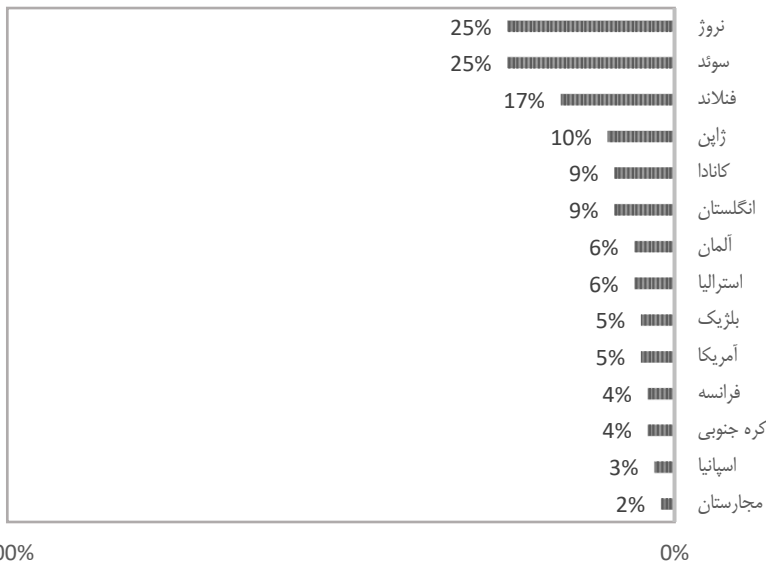
ثانیاً، اگر در این آزمون عملکرد بدی داشته‌اید، بدانید که عملکرد اکثر کسانی که به این سوالات پاسخ داده‌اند، مانند شما بوده است.

در طول دهه‌های گذشته، صدها سوال در مورد واقعیت‌هایی مانند این‌ها در رابطه با فقر و ثروت، رشد جمعیت، تولد، مرگ، تحصیلات، سلامت، جنسیت، خشونت، انرژی و محیط زیست -الگوها و روندهای پایه‌ای جهانی- را با هزاران نفر در سراسر جهان در میان گذاشته‌ام. آزمون‌ها از پیچیدگی و سؤالات انحرافی برخوردار نبوده‌اند. من محتاط بوده‌ام که از حقایقی که دارای مستندات هستند و بحث برانگیز نیستند، استفاده کنم. همچنان بسیاری از مردم، عملکرد بسیار بدی در آزمون‌ها داشته‌اند.

برای مثال، سؤال سوم راجع به روند فقر شدید است. در بیش از بیست سال گذشته نسبتی از جمعیت جهان که در فقر شدید زندگی می‌کرده‌اند به نصف کاهش پیدا کرده است. قطعاً این یک رخداد انقلابی است. من این اتفاق را مهم‌ترین تغییر جهانی در طول دوره زندگی‌ام در نظر می‌گیرم.

این یک واقعیت بسیار خوب در مورد زندگی بر روی زمین است، اما مردم نمی‌دانند. بطور متوسط تنها ۷ درصد، در فقر شدید زندگی می‌کنند!

نتایج سؤال ۳: درصد افرادی که به سؤال پاسخ درست داده‌اند.  
در ۲۰ سال گذشته، نسبتی از جمعیت جهان که در فقر شدید زندگی می‌کنند...؟  
(پاسخ درست: تقریباً نصف شده است)



منابع: [1] Ipsos-MORI & [1] Novus

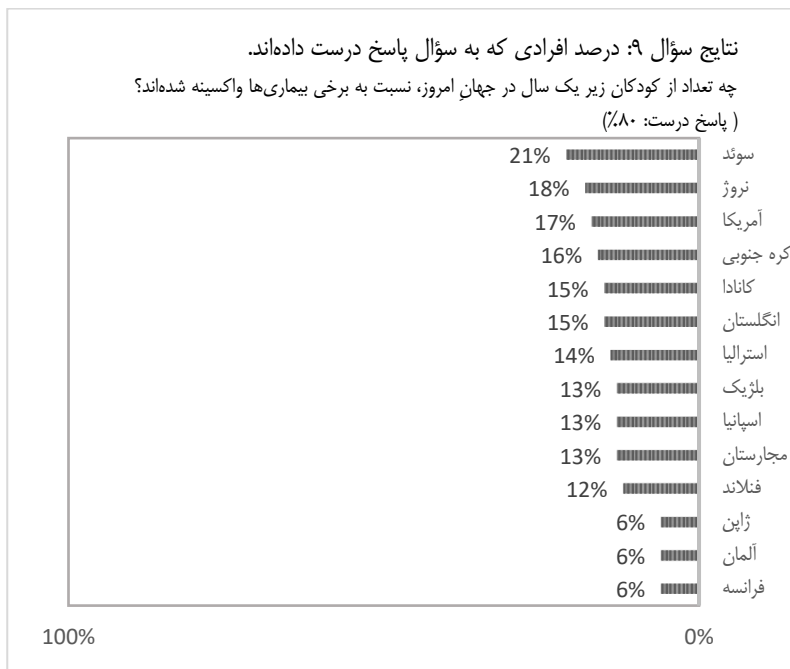
(در رسانه‌های سوئدی زبان، در رابطه با کاهش فقر جهانی زیاد صحبت کرده‌ام.)

دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در ایالات متحده اغلب ادعا می‌کنند که مخالفانشان حقایق را نمی‌دانند. اگر به جای زیر سؤال بردن همدیگر، اطلاعاتشان را بسنجند، ممکن است بیشتر متواضع شوند. تنها ۵ درصد افراد در ایالات متحده به سوال ما جواب درست داده‌اند. ۹۵ درصد باقی مانده اعتقاد داشتند که نرخ فقر شدید در بیست سال گذشته تغییری نداشته یا بدتر از آن، دوبرابر شده است، که به معنای واقعی کلمه مخالف اتفاقی است که رخ داده است.

بگذارید مثال دیگری بزنم؛ سوال ۹ در رابطه با واکسیناسیون. تقریباً تمام کودکان، امروزه در سراسر جهان واکسینه می‌شوند. شگفت‌انگیز است. این یعنی که تقریباً تمامی انسان‌های



زنده، امروزه به برخی مراقبت‌های بهداشتی مدرن اولیه دسترسی دارند. اما بسیاری از مردم این را نمی‌دانند. بطور متوسط تنها ۱۳ درصد از مردم به این سؤال، پاسخ درست دادند.



منابع: [1] Ipsos-MORI & [1] Novus

۸۶ درصد از مردم به سؤال آخر در رابطه با تغییرات آب و هوایی جواب درست دادند. در تمامی کشورهای ثروتمندی که اطلاعات عمومی را به صورت آنلاین مورد آزمایش قرار دادیم، بیشتر مردم پیش‌بینی متخصصان در رابطه با گرم شدن آب و هوا را می‌دانستند. فقط در طی چندین دهه، یافته‌های علمی از آزمایشگاه در دسترس عموم قرار گرفت. این یک نمونه موفق از آگاهی عمومی است. صرف نظر از تغییرات آب و هوایی، داستان مشابهی برای ناآگاهی زیاد عموم مردم وجود دارد (منظور حماقت، یا هر موضوع دیگری نیست، تنها فقدان اطلاعات درست است). در سال ۲۰۱۷ ما در ۱۴ کشور، تقریباً از ۱۲ هزار نفر خواستیم تا به سؤالاتمان جواب دهند. بطور متوسط، دو پاسخ درست به دوازده سؤال نخست دادند. هیچکس به تمامی سؤالات

پاسخ درست نداد، تنها در کشور سوئد یک نفر از ۱۲ سؤال به ۱۱ سؤال پاسخ درست داد. در کمال تعجب، ۱۵ درصد هیچ امتیازی نگرفتند.

شاید فکر کنید که افراد دارای تحصیلات بالاتر در پاسخ به سؤالات عملکرد بهتری نیز داشته‌اند؟ یا افرادی که علاقه‌مند به اینگونه موضوعات هستند به سؤالات بهتر جواب داده‌اند؟ من هم قطعاً زمانی، اینچنین فکر می‌کردم، اما در اشتباه بودم. من مخاطبان را از همه نقاط دنیا و با تمامی شیوه‌های زندگی بررسی کرده‌ام: دانشجویان پزشکی، معلم‌ها، استادان دانشگاه، دانشمندان برجسته، بانکداران سرمایه‌گذار، مدیران اجرایی در شرکت‌های چندملیتی، روزنامه‌نگاران، فعالان و حتی تصمیم‌گیرندگان سیاسی ارشد. اما اکثر آنها، به طرز شگفت‌انگیزی به بیشتر سؤالات پاسخ اشتباه دادند. برخی از گروه‌ها حتی نسبت به اطلاع عموم امتیاز بدتری کسب کردند؛ برخی از بدترین نتایج بدست آمده از گروه برندگان جایزه نوبل و محققان پزشکی بودند. مسأله هوش نیست. به نظر می‌رسد همه، جهان را، رو به ویرانی می‌بینند.

نه تنها بطور بدبینانه و ویرانگرانه، که به طور سیستماتیک نیز اشتباه می‌بینند، این یعنی که نتایج بدست آمده از تحقیق، تصادفی نیست. آنها از تصادفی بودن هم، بدترند: نتایج بدست آمده، بدتر از چیزی است که اگر از مردمی بدست می‌آمد که هیچ اطلاعاتی نداشتند.

تصور کنید که تصمیم می‌گیرم به باغ وحش بروم و آزمونم را از شامپانزه‌ها می‌گرفتم. تصور کنید که با بغلی پر از موز، که هر کدام با نشانه‌های A، B و C مشخص شده‌اند به محوطه شامپانزه وارد شوم. سپس بیرون از حصار بایستم، هر سؤال را بلند، با صدای رسا و شمرده بخوانم بطوری که جواب هر شامپانزه حرفی باشد که بر روی موز چسبیده و برای خوردن انتخاب می‌کند.

اگر این کار را انجام دهم (واقعا این کار را انجام نمی‌دهم، اما تصور کنید)، شامپانزه‌هایی که به صورت تصادفی انتخاب می‌شوند، همواره از افراد تحصیل کرده اما فریب خورده که آزمون‌هایم را انجام داده‌اند، بهتر عمل می‌کنند. بطور کاملاً شانسی، دسته‌های شامپانزه‌ها، با احتمال ۳۳ درصد در هر سؤال یا به ۴ سؤال از ۱۲ سؤال پاسخ درست می‌دهند. به یاد داشته باشید که انسان‌هایی که این تست را از آنها گرفته‌ام، بطور میانگین به ۲ سؤال از ۱۲ سؤال، جواب درست داده‌اند.

به علاوه، میزان اشتباهات شامپانزه‌ها در هر سوال، بین دو پاسخ اشتباه (از سه پاسخ موجود) تقریباً یکسان بوده است در حالی که اشتباهات انسانی تماماً به یک جهت تمایل داشته است. هر گروه از مردم که از آنها سؤال پرسیدم باور داشتند که جهان ترسناک‌تر، خشن‌تر و ناامیدکننده‌تر از واقعیت است.

## چرا شامپانزه‌ها را شکست نمی‌دهیم؟

چطور امکان دارد که بسیاری از مردم راجع به بسیاری مسائل در اشتباه باشند؟ چطور امکان دارد که اکثریت افراد از شامپانزه‌ها امتیاز کمتری کسب کرده باشند؟ بدتر از تصادف!

زمانی که نخستین بار نگاه گذرای به این حجم از ناآگاهی داشتیم، در اواسط دهه ۱۹۹۰، خشنود شدم. تازه شروع به تدریس دوره سلامت جهانی در موسسه کارولینسکا<sup>۱</sup> در سوئد کرده بودم و کمی استرس داشتم. دانش‌آموزان به شدت باهوش بودند؛ آیا قبل از آنکه تدریس را شروع کنم، همه چیز را می‌دانستند؟ در کمال شگفتی متوجه شدم که دانشجویانم نسبت به شامپانزه‌ها کمتر از جهان می‌دانند.

اما هرچه بیشتر از مردم آزمون می‌گرفتم، بیشتر به آگاهی نداشتن‌شان پی می‌بردم، نه تنها در میان دانش‌آموزانم بلکه همه جا. متوجه شدم که ناامید کننده و نگران کننده است که مردم نسبت به جهانشان تا حد زیادی در اشتباهند. زمانی که در ماشین‌تان از GPS استفاده می‌کنید، بسیار مهم است که GPS از اطلاعات درست استفاده کند. اگر حس کنید شما را از مسیر متفاوتی راهنمایی می‌کند، و بدانید که به مکان اشتباهی خواهید رسید، به آن اعتماد نخواهید کرد. بنابراین تصمیم گیرندگان سیاسی و سیاستمداران، اگر بخواهند با حقایق نادرست عمل کنند، چگونه می‌توانند مشکلات جهانی را حل کنند؟ فعالان اقتصادی، اگر دید جهانی درستی نداشته باشند، چگونه می‌توانند برای سازمان‌هایشان تصمیمات منطقی بگیرند؟ و چگونه هر کسی بداند که در رابطه با کدام مسائل زندگی بایستی نگران باشد؟

تصمیم گرفتم که از آزمون دانش و نشان دادن ناآگاهی افراد، فراتر بروم. تصمیم گرفتم که بفهمم چرا؟ چرا این ناآگاهی در رابطه با جهان بسیار شایع است و همواره وجود دارد؟ همه ما

<sup>1</sup> Karolinska

برخی اوقات اشتباه می‌کنیم، حتی من، اما چگونه است که اکثریت مردم تا این حد نسبت به جهان ناآگاه هستند؟ چرا بسیاری از مردم از شامپانزه‌ها نمره کمتری می‌گیرند؟

شبی تا دیروقت در دانشگاه مشغول کار بودم، که کشفی انجام دادم. متوجه شدم مشکل تنها فقدان دانش افراد نیست، زیرا می‌توانستند به جای پاسخ‌های بدتر از تصادف، بدتر از شامپانزه‌ها، پاسخ‌های به‌طور سیستماتیکی اشتباه، پاسخ‌های نادرست تصادفی – مثل پاسخ‌های شامپانزه‌ها – بدهند. متوجه شدم که تنها «دانش» اشتباه، می‌تواند به چنین امتیازات بدی منتج شود.

آها! متوجه شدم! مسأله‌ای که با آن برخورد داشتیم یا برای سال‌های متمادی فکر می‌کردم، یک مسأله ارتقا یافته بود: دانش‌آموزان سلامت جهانی من و تمامی کسانی که طی سال‌ها به آزمون‌هایم پاسخ داده‌اند، دانش را داشته‌اند، اما دانش آنها قدیمی و معمولاً برای چند دهه پیش بوده است. اطلاعات افراد مربوط به زمانی است که معلم‌هایشان مدرسه را تمام کرده بودند.

بنابراین برای از میان بردن ناآگاهی، یا نتیجه‌ای که گرفته بودم، نیاز داشتم تا آگاهی افراد ارتقا پیدا کند. برای انجام این کار نیاز به توسعه ابزار آموزشی برای نشان دادن بهتر اطلاعات داشتم. در یک شام خانوادگی، به آن<sup>۱</sup> و اول<sup>۲</sup> در رابطه با این چالش‌ها صحبت کردم، هر دوی آنها در طرح مشارکت کرده و شروع به توسعه نمودارهای متحرک کردند. با این ابزارهای آموزشی در دنیا سفر کردم. بعد، به تد تاک<sup>۳</sup> در مونتری، برلین و کن، به هیئت مدیره شرکت‌های چند ملیتی مانند کوکاکولا و IKEA، به بانک‌های جهانی، به وزارت امور خارجه ایالات متحده دعوت شدم. هیجان داشتم که با استفاده از نمودارهای متحرک به افراد نشان دهم که چگونه جهان تغییر داشته است. جزء تفریحاتم است که به همه بگویم که پادشاه بی‌لباسی بوده‌اند که هیچ چیز از دنیا نمی‌دانستند. می‌خواهیم که دید جهانی ارتقا یافته‌ای به افراد بدهیم.

اما به تدریج متوجه شدیم که مسأله بزرگتری مطرح است. ناآگاهی که از یافته‌های تحقیق بدست آوردیم تنها مسأله ارتقا یافتن آگاهی نبود. این ناآگاهی تنها با فراهم کردن انیمیشن‌های اطلاعاتی درست یا ابزارهای آموزشی بهتر به سادگی قابل برطرف شدن نبود. زیرا متأسفانه

<sup>1</sup> Anna

<sup>2</sup> Ola

<sup>3</sup> TED talk

متوجه شدم که حتی کسانی که سخنرانی‌هایم را دوست داشتند، واقعا به حرف‌هایم گوش نمی‌دهند. آنها شاید بطور لحظه‌ای تحسین کنند اما بعد از سخنرانی، به دید منفی و قدیمی خود از جهان برمی‌گردند. ایده‌های جدید ایجاد نمی‌شوند. حتی بعد از ارائه‌هایم می‌شنوم که مردم نظرشان را در رابطه با فقر و رشد جمعیت به گونه‌ای بیان می‌کنند که پیش از این ثابت کرده‌ام در اشتباهند. تقریبا تسلیم شدم.

چرا این نوع نگرش به جهان اینقدر ماندگار است؟ آیا می‌توان رسانه‌ها را سرزنش کرد؟ مسلما به این فکر کرده‌ام. اما پاسخ، این نبود. قطعا، رسانه‌ها نقش دارند و بعدا بحث می‌کنم، اما ما نباید آنها را به یک تبهکار تبدیل کنیم.

در ژانویه ۲۰۱۵ در مجمع جهانی اقتصاد در شهر کوچک و مدرن داووس<sup>۱</sup> در کشور سوئیس یک لحظه تعیین کننده، داشتم. یک هزار نفر از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین رهبران سیاسی و اقتصادی دنیا، کارآفرینان، محققان، فعالان اجتماعی، روزنامه‌نگاران و حتی بسیاری از مقامات ارشد سازمان ملل متحد برای کرسی‌های نشست اصلی این رویداد در رابطه با اقتصاد اجتماعی<sup>۲</sup> و توسعه پایدار<sup>۳</sup>، بیل و ملیندا گیتس<sup>۴</sup> در صف انتظار بودند. زمانی که بر روی صحنه رفتم اتاق را بررسی کردم، برخی سران ایالتی و دبیرکل سابق سازمان ملل را شناختم. سران سازمان ملل، اکثریت رهبران شرکت‌های چند ملیتی و روزنامه‌نگارانی که از تلویزیون می‌شناختمشان را دیدم. قصد داشتم از حضار سه سؤال بدیهی در رابطه با فقر، رشد جمعیت و نرخ میزان واکسیناسیون بپرسم و اندکی نگران بودم. اگر حضار پاسخ‌های درست به سؤالاتم را می‌دانستند، سپس هیچ کدام از اسلایدهای باقی مانده که نشان از در اشتباه بودن آنها داشت و پاسخ‌هایی که بهتر بود به سؤالات می‌دادند، دیگر به کار نمی‌آمد.

نباید نگرانی می‌داشتم. این حضار بین‌المللی عالی رتبه که چند روز آینده را برای توضیح دادن جهان به یکدیگر می‌گذراندند، در واقع بیشتر از عموم مردم در مورد فقر می‌دانند. ۶۱ درصد آنها پاسخ درست دادند. اما برای دو سؤال بعدی، در رابطه با رشد آینده جمعیت و دسترسی

---

<sup>1</sup> Davos

<sup>2</sup> Socioeconomic

<sup>3</sup> Sustainable Development

<sup>4</sup> Bill and Melinda Gates

به مراقبت‌های اولیه و پایه‌ای سلامت، همچنان از شامپانزه‌ها عملکرد بدتری داشتند. این در حالی است که این افراد به آخرین اطلاعات دسترسی داشته و دارای مشاورانی بوده‌اند که می‌توانستند بطور مداوم اطلاعاتشان را به روز کنند. ناآگاهی آنها نمی‌توانسته به جهان‌بینی منسوخ شده مربوط باشد. آنها همچنان در رابطه با بدیهیات و واقعیت‌های جهان در اشتباه بودند.

پس از نشست داووس، مسائل به خود شکل گرفتند.

## غرایز دراماتیک و جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک ما

من در کتاب حاضر، نتایجی که نهایتاً بدست آورده‌ام را با شما به اشتراک می‌گذارم. این نتایج حاصل سال‌ها تلاش در زمینه تدریس جهان‌بینی مبتنی بر واقعیت، و شنیدن چگونگی تفسیر اشتباه افراد از واقعیت‌ها هستند، حتی زمانی که در مقابل چشمانشان بود. نتایج من در رابطه با اینکه چرا بسیاری از مردم، از عموم مردم تا قشر باهوش و متخصصان دارای تحصیلات عالی، امتیاز کمتری از شامپانزه‌ها در رابطه با سؤالات مبتنی بر واقعیت‌های جهان گرفته‌اند؛ می‌باشد. (و خواهم گفت چه کار می‌توانید انجام دهید.) بطور خلاصه:

به جهان فکر کنید. جنگ، خشونت، بلایای طبیعی، بلایای ناشی از دخالت انسانی، فساد. به نظر بد می‌رسد و حسی از بدتر شدن مسائل به انسان می‌دهد، درست است؟ ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند و فقرا فقیرتر، و تعداد افراد فقیر در حال افزایش است؛ به زودی ما با اتمام منابع روبرو می‌شویم، مگر آنکه برای جدی انجام دهیم. حداقل این تصویری است که اکثر غربی‌ها در رسانه‌هایشان می‌بینند و در ذهنشان جای دارد. من این را جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک می‌نامم. این جهان‌بینی استرس‌زا و مغلظه‌آمیز است.

در واقع، اکثریت قریب به اتفاق جمعیت جهان در جایی در میانه مقیاس درآمدی جهانی زندگی می‌کنند. شاید آنها طبقه متوسطی نباشند که ما فکر می‌کنیم، اما در فقر شدید هم زندگی نمی‌کنند. دخترانشان به مدرسه می‌روند، فرزندان‌شان واکسینه می‌شوند، در خانواده‌هایی با دو فرزند زندگی می‌کنند، و تمایل دارند برای تعطیلات که به خارج از کشور بروند، نه به عنوان پناهنده. بطور تدریجی نه در هر شاخص اندازه‌گیری و نه هر سال، اما به عنوان یک قاعده،

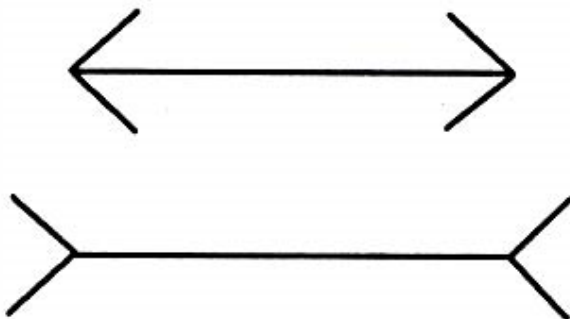
جهان در حال بهتر شدن است. اگر چه جهان با چالش‌های زیادی مواجه است، اما پیشرفت فوق‌العاده‌ای داشته‌ایم. این جهان‌بینی مبتنی بر واقعیت است.

این جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک است که افراد را به سمت پاسخ‌های منفی و افراطی سوق می‌دهد. مردم همواره زمانی که فکر و گمان می‌کنند و از جهان یاد می‌گیرند، به جهان‌بینی خود مراجعه می‌کنند. بنابراین اگر جهان‌بینی شما اشتباه است، مرتباً و به طور سیستماتیک، حدس‌های اشتباهی خواهید زد. اما این جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک، به سادگی و تنها بر مبنای اطلاعات قدیمی ایجاد نمی‌شود. حتی افرادی با دسترسی به آخرین اطلاعات، تصور نادرستی از جهان داشتند. و من متقاعد شدم، تقصیر رسانه‌ها، تبلیغات، اخبار جعلی یا حقایق اشتباه نیست.

دهه‌ها تجربه من در سخنرانی، آزمایش و مشاهده راه‌هایی که افراد، حقایق را حتی زمانی که در مقابلشان است، اشتباه تفسیر می‌کنند، در نهایت مرا به این نتیجه رساند که جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک به سختی تغییر می‌کند زیرا که به شیوه‌های کارکرد مختلف مغز ما، بستگی دارد.

خطای دید

به دو خط افقی زیر نگاه کنید. کدام خط بلندتر است؟



احتمالاً پیش از این، تصویر را دیده‌اید. خط پایینی بلندتر از بالایی بنظر می‌رسد. می‌دانید که این طور نیست، اما حتی اگر پیش از این می‌دانستید، حتی اگر خطوط را برای خودتان اندازه بگیرید و بپذیرید که آنها یکسان هستند، همچنان طول دو خط را یک اندازه نمی‌بینید.

عینک من دارای لنزی مخصوص خودم است که مشکل دیدم را برطرف می‌سازد. اما زمانی که به این خطای دید نگاه می‌کنم، تصویری که می‌بینم را مانند تمامی افراد اشتباه تفسیر می‌کنم. چرا که این خطا، نه در چشم ما، بلکه در مغزمان رخ می‌دهد. آنها به طور سیستماتیک اشتباه تفسیر می‌شوند، بدون اینکه ربطی به مشکلات دید شخصی داشته باشند. اینکه بیشتر افراد اشتباه می‌بینند به این معنی است که شما نباید خجالت بکشید. به جایش می‌توانید کنجکاو باشید، چگونه خطا رخ می‌دهد؟

بطور مشابه، می‌توانید به نتایج نظرسنجی‌های عمومی نگاه کنید و از خجالت کشیدن صرف نظر کنید. به جایش کنجکاو باشید، که این خطای جهانی چگونه رخ می‌دهد؟ چرا مغز مردم به طور سیستماتیک جهان را اشتباه تفسیر می‌کند؟

مغز انسان، نتیجه میلیون‌ها سال تکامل است، و ما به غرایزی متصلیم که به اجدادمان کمک کرد تا در گروه‌های کوچک شکارچی و جمع‌کننده به بقا ادامه دهند. مغز ما بدون فکر کردن زیاد سریع نتیجه می‌گیرد، این توانایی به اجتناب از خطرهای ناگهانی کمک می‌کرده است. ما به سخن‌چینی و شایعات علاقه داریم، چرا که قبلاً تنها منبع دریافت اخبار و اطلاعات مفید بوده است. به شکر و چربی اشتیاق داریم، چرا که در زمان کمبود منابع، بهترین منابع انرژی برای بقا بوده‌اند. غرایز بسیاری داریم که هزاران سال پیش مفید بوده است، اما امروزه در جهان بسیار متفاوتی نسبت به گذشته زندگی می‌کنیم.

علاقه ما به شکر و چربی منجر به بیماری چاقی شده است، یکی از بزرگترین مشکلات سلامتی در جهان امروز. بایستی به خودمان و فرزندانمان آموزش دهیم، که از شیرینی‌ها و چپیس دوری کنند. به طریق مشابه، مغز و امیال ما نسبت به وقایع سریع فکر کرده و واکنش نشان می‌دهند، غرایز دراماتیک ما باعث ایجاد جهان‌بینی بر مبنای تصورات اشتباه و بیش از حد دراماتیک می‌شوند.

منظورم را اشتباه برداشت نکنید. ما همچنان به غرایز دراماتیک برای معنی دادن به جهانمان و داشتن کنش نیازمندیم. اگر ما هر داده‌ای را غربال کرده و هر تصمیمی را به صورت منطقی تجزیه و تحلیل کنیم، زندگی عادی غیرممکن می‌شود. ما نایستی از شکر و چربی دست بکشیم، و نباید از یک جراح بخواهیم که بخشی از مغزمان که به عواطف مربوط می‌شود را بردارد. اما نیاز داریم تا تصاویر دریافتی‌مان را از جهان کنترل کنیم. اشتباهی مهار نشده ما برای



دیدن دراماتیک وقایع، جلوی دیدن جهان را آنگونه که هست می‌گیرد و ما را به سمت گمراهی هولناکی می‌برد.

## واقعیت و جهان‌بینی مبتنی بر واقعیت

این کتاب آخرین نبرد من به عنوان هدف زندگی‌ام در جهت مبارزه با ناآگاهی مخرب جهانی است. آخرین تلاش من برای تأثیرگذاری بر جهان، برای تغییر شیوه فکر کردن مردم، آرام کردن ترس‌های غیرمنطقی‌شان و هدایت مجدد انرژی‌شان به سمت فعالیت‌های سازنده است. در تلاش‌های قبلی‌ام، خود را با مجموعه‌ای از داده‌های عظیم، نرم‌افزارهای مفید، سبک سخنرانی پرحرارت، و سرنیزه سوئدی مجهز کردم. اینها کافی نبود. اما امیدوارم که این کتاب کافی باشد.

داده‌هایی که هیچ‌وقت نمی‌دانستید: این داده‌ها، درمانی است که به عنوان منبعی از آرامش روحی تعریف می‌شود. زیرا که جهان به اندازه‌ای که به نظر می‌رسد، دراماتیک نیست.

واقعیت، همانند رژیم سالم و تمرین مداوم، می‌تواند، و بهتر است که جزئی از زندگی روزانه‌تان باشد. شروع به تمرین کنید، و خواهید توانست که جهان‌بینی بیش از حد دراماتیک خود را با جهان‌بینی مبتنی بر واقعیت تغییر دهید. خواهید توانست تصمیمات بهتری بگیرید، در مقابل خطرات واقعی و احتمالات هشیار باشید، و از استرس مداوم در رابطه با مسائل اشتباه اجتناب کنید.

به شما آموزش خواهیم داد که چطور داستان‌های بیش از حد دراماتیک را تشخیص دهید و برخی ابزار تفکر برای کنترل غرایز دراماتیک‌تان را به شما خواهیم داد. سپس خواهید توانست که از تصورات اشتباه، به توسعه یک جهان‌بینی مبتنی بر واقعیت حرکت کنید، و هر بار شامپانزه‌ها را شکست دهید.

## به سیرک برگردیم

بعضی از اوقات در پایان سخنرانی‌هایم شمشیر را قورت می‌دهم برای اینکه به روش خاصی ثابت کنم که کارهای به ظاهر غیرممکن، ممکن می‌شوند. پیش از حرکت نمایشم، دانش واقعی

حضار در رابطه با جهان را مورد آزمایش قرار می‌دهم. به آنها نشان می‌دهم، که جهان کاملاً متفاوت از چیزی است که آنها فکر می‌کنند. به آنها ثابت می‌کنم که بسیاری از تغییراتی که فکر می‌کردند هیچ‌وقت اتفاق نیفتد، پیش از این اتفاق افتاده است. تلاش می‌کنم تا حس کنجکاویشان در رابطه با اینکه چه چیزی ممکن است، چه چیزی مطلقاً متفاوت از چیزی است که آنها باور دارند، و از مطالبی که هر روز در اخبار می‌بینند، بیدار کنم.

شمشیر را قورت می‌دهم زیرا می‌خواهم که حضار ببینند، چقدر در کشان می‌تواند اشتباه باشد. می‌خواهم آن چیزی را که نشان‌شان می‌دهم، متوجه شوند. می‌خواهم تایید کنند که آنچه به آنها نشان دادم (فرو بردن شمشیر و مواردی از جهان)، هرچند با عقاید قبلی‌شان مغایرت دارد، هرچند غیرممکن به نظر می‌آید، اما واقعی است.

من از مردم می‌خواهم بعد از آنکه متوجه شدند در رابطه با جهان اشتباه فکر می‌کردند، احساس خجالت نکنند، اما آن حس کودکانه تعجب، تحسین و کنجکاوی را که من از سیرک به یاد دارم، و همچنان هربار پس از فهمیدن اینکه در اشتباه بودم دارم، داشته باشند: «واو، چگونه ممکن است؟»

کتاب حاضر در رابطه با جهان و واقعیت آن است. همچنین کتابی در رابطه با شماس، و اینکه چرا شما (و همچنین تمام کسانی که تا به حال ملاقاتشان کردم) که جهان را آنگونه که هست ندیده‌اید. کتاب در رابطه با این است که چه کاری برای جهان‌بینی‌تان می‌توانید انجام دهید، و این که چگونه باعث می‌شود حس مثبت بیشتر، استرس کمتر و امیدواری بیشتر بعد از بیرون آمدن از سیرک و بازگشت به جهان واقعی را داشته باشید.

بنابراین، اگر علاقه‌مندید که به جای آنکه در حباب خود به زندگی ادامه دهید، در راه درست باشید؛ اگر خواستار تغییر جهان‌بینی خود هستید؛ اگر برای تفکر انتقادی آماده‌اید تا جایگزین واکنش غریزی‌تان شود؛ و اگر حس فروتنی و کنجکاوی دارید؛ و آماده شگفت‌زده شدن هستید؛ پس لطفاً به خواندن ادامه دهید.

## فصل اول



### غریزه شکاف

یک هیولا را تنها با تکه‌ای کاغذ در کلاس اسیر کنید

### جایی که همه چیز شروع شد

اکتبر ۱۹۹۵ بود و من کمی بعد از کلاس می‌دانستم که آن شب می‌خواهم مبارزه مادام‌العمری را با تصورات اشتباه جهانی شروع کنم.

«نرخ مرگ و میر کودکان در عربستان چقدر است؟ دستتان را بالا ببرید، فقط فریادش بزنید!» کپی‌های جداول ۱ و ۵ از سالنامه یونیسف<sup>۱</sup> را نشان دادم. نتایج کسل کننده به نظر می‌رسید، اما هیجان زده بودم.

گروهی از دانش‌آموزان یک صدا فریاد زدند. «۳۵».

---

<sup>1</sup> UNICEF

«بله. ۳۵. درست است. این بدین معنی است که ۳۵ کودک پیش از سن ۵ سالگی از میان هزار تولد می‌میرند. حالا وضعیت کشور مالزی را بگویید؟»  
گروه گفت: «۱۴».

همانطور که اعداد به من گفته می‌شدند، آنها را با یک قلم سبز روی یک فیلم پلاستیکی روی پروژکتور می‌نوشتیم.

تکرار کردم، «۱۴». «کمتر از عربستان سعودی!»

غلط املایی من شوخی کوچکی ایجاد کرد و من نوشتم «مالیزی». دانش‌آموزان خندیدند.

«برزیل؟»

«۵۵»

«تانزانیای؟»

«۱۷۱»

خودکار را بر زمین گذاشتم و گفتم، «آیا می‌دانید چرا به اعداد نرخ مرگ و میر وسواس دارم؟» فقط به خاطر این نبوده است که به کودکان اهمیت می‌دهم. این مقیاسی از عملکرد همه جامعه است. همانند یک دامسج خیلی بزرگ، دمای کل جامعه را اندازه‌گیری می‌کند. به خاطر اینکه کودکان بسیار آسیب‌پذیرند. مسائل خیلی زیادی وجود دارد که می‌تواند کودکان را از بین ببرد. زمانی که ۱۴ کودک از هر ۱۰۰۰ کودک در مالزی می‌میرند، یعنی ۹۸۶ کودک دیگر زنده می‌مانند. والدین آنها و جامعه‌شان مدیریت می‌کنند که آنها را از تمامی خطراتی که می‌تواند از بین بردشان، محافظت کنند؛ میکروب‌ها، قحطی، خشونت و مانند این‌ها. بنابراین عدد ۱۴ به ما می‌گوید که اکثر خانواده‌ها در مالزی به اندازه کافی غذا داشته‌اند. سیستم فاضلاب آنها به آب آشامیدنی‌شان نشت ندارد، دسترسی خوبی به مراقبت‌های سلامتی اولیه دارند و مادرها سواد خواندن و نوشتن دارند. این عدد فقط در مورد سلامتی کودکان نیست، بلکه کیفیت تمام جامعه را اندازه‌گیری می‌کند.

## فصل اول: غریزه شکاف

«این‌ها، صرفاً اعداد جالبی نیستند. اعداد به ما از زندگی‌های پشت اعداد می‌گویند.» ادامه داد. «نگاه کنید که این اعداد چقدر متفاوت هستند: ۱۴، ۳۵، ۵۵ و ۱۷۱. اعداد در این کشورها بسیار متفاوتند.»

خودکار را برداشتم. «به من بگویید که زندگی ۳۵ سال پیش در عربستان سعودی چگونه بوده است؟ چه تعداد کودک در سال ۱۹۶۰ فوت کردند؟ به ستون دوم نگاه کنید.»

«۲۴۲»

تن صدای دانش‌آموزان کاهش پیدا کرد: ۲۴۲

«بله، درست است، جامعه عربستان سعودی پیشرفت شگفت‌انگیزی داشته است، این طور نیست؟»

مرگ و میر کودکان به ازای هر هزار نفر از ۲۴۲ به ۳۵ نفر تنها در ۳۳ سال کاهش یافت. راهی که از سوئد با سرعت بیشتری پیموده شد. ما برای پیمودن همین مسافت، ۷۷ سال زمان صرف کردیم.

«در رابطه با مالزی چطور؟ امروز ۱۴. در سال ۱۹۶۰ چگونه بود؟»

«۹۳» خیلی آهسته پاسخ داده شد. تمام دانش‌آموزان شروع به جست‌وجو در لیست‌هایشان کردند. مبهوت و گیج شدند. یک سال پیش، مثال‌های مشابهی به دانش‌آموزانم دادم. اما بدون هیچ لیست اطلاعاتی به عنوان منبع و آنها به سادگی حرف‌هایی که در رابطه با بهبود وضعیت جهان گفته بودم را باور نکردند. حالا با تمام شواهدی که درست روبرویشان است، دانش‌آموزان امسال، چشم‌هایشان را از بالا تا پایین ستون‌ها می‌گردانند، برای دیدن اینکه آیا من کشورهای استثنایی را انتخاب کرده بودم و سعی کردم آنها را گمراه کنم یا نه. آنها تصویری که در داده‌ها می‌بینند را باور نمی‌کنند. شبیه تصویری که از جهان در ذهنشان داشتند، نبود.

گفتم «فقط برای اینکه بدانید، نمی‌توانید کشوری را پیدا کنید که مرگ و میر کودکانش افزایش یافته باشد. برای اینکه جهان بطور کلی بهتر شده است. بیایید یک فنجان قهوه بنوشیم.»

## تصور نادرستی که «جهان به دو بخش تقسیم شده است»

این فصل، در مورد نخستین غریزه از ده غریزه دراماتیک ما، یعنی غریزه شکاف است. من در مورد این وسوسه غیر قابل مقاومت صحبت می‌کنم که ما باید همه چیز را به دو گروه متمایز و اغلب متضاد تقسیم کنیم، با یک شکاف تصور شده - یک شکاف عظیم بی‌عدالتی - در بینشان. موضوع در رابطه با این است که چگونه غریزه شکاف، تصویری در ذهن مردم در رابطه با جهانی با دو نوع کشور یا دو نوع مردم ایجاد می‌کند: ثروتمند در مقابل فقیر.

آسان نیست که تصور نادرست را پیدا کنید. عصر ماه اکتبر ۱۹۹۵ برای اولین بار نگاه دقیقی به حیوانات انداختم. این اتفاق، دقیقا بعد از خوردن قهوه رخ داد، و تجربه بسیار هیجان‌انگیزی بود که از آن به بعد، دست از شکارِ تصوراتِ نادرستِ بزرگ برداشتم.

آنها را تصور نادرست بزرگ می‌نامم، چرا که تاثیر بسیار زیادی بر چگونگی کج‌فهمی مردم از جهان دارند. این یکی، از همه بدتر است. تقسیم جهان به دو گروه - فقیر و غنی - بطور کلی تمامی مناسبات جهانی را در ذهن مردم تحریف می‌کند.

## شکار اولین تصور نادرست بزرگ

دوباره سخنرانی را آغاز کردم، مرگ و میر کودکان در جوامع قبیله‌ای در جنگل‌های بارانی و میان کشاورزان سنتی در مناطق روستایی دورافتاده در سرتاسر جهان را توضیح دادم.

«افرادی را در مستندهای عجیب و غریب در تلویزیون مشاهده می‌کنید. والدین در این مستندها، درگیری‌های سخت‌تری نسبت به سایر افراد بر سر بقای خانواده‌شان دارند، و همچنان تقریبا نصفی از فرزندانشان را از دست می‌دهند. خوشبختانه، مردم کمتر و کمتری مجبورند که تحت چنین شرایط ناراحت‌کننده‌ای زندگی کنند.»

دانشجوی جوانی در ردیف اول دستش را بالا برد. سرش را تکان داد و گفت: «آنها هیچ وقت نمی‌توانند مانند ما زندگی کنند.» تمام دانشجویان حاضر در کلاس به تایید او پرداختند.

## فصل اول: غریزه شکاف

شاید تصور می‌کرد که من غافلگیر می‌شوم، اما اصلا نشدم. این هم مانند همان بیانیه «شکافی» بود که بارها پیش از این شنیده بودم. غافلگیر نشدم، هیجان‌زده شدم. همان چیزی بود که به آن امید داشتیم. مکالمه ما همانند چیزی که می‌نویسم پیش رفت:

من: ببخشید، منظور شما از «آنها» چه کسانی است؟

دانشجو: منظورم مردم دیگر کشورها است.

من: تمام کشورها به جز سوئد؟

دانشجو: نه. منظورم، کشورهای غیرغربی است. آنها نمی‌توانند مثل ما زندگی کنند. امکان ندارد.

من: آها! (انگار که حالا منظورش را متوجه شدم) منظورت مانند ژاپن است؟

دانشجو: نه، ژاپن نه. آنها «سبک زندگی غربی» دارند.

من: پس مانند مالزی؟ آنها سبک زندگی غربی ندارند، درست است؟

دانشجو: نه، مالزی، کشور غربی نیست. تمام کشورهایی که تا الان نتوانستند سبک زندگی غربی را داشته باشند. آنها نمی‌توانند، متوجه منظورم می‌شوید.

من: نه، نمی‌دانم منظورت چیست. لطفا توضیح دهید. شما راجع به «غرب» و «بقیه» صحبت می‌کنید، درست است؟

دانشجو: بله. دقیقا.

من: آیا مکزیک ... «غرب» محسوب می‌شود؟

او فقط به من نگاه کرد.

منظورم این نبود که او را به چالش بکشم، اما هیجان داشتم که ببینم بحث به کجا کشیده می‌شود. آیا مکزیک «غرب» است و آنها می‌توانند مانند ما زندگی کنند؟ یا جزئی از «بقیه» دنیا است و نمی‌توانند؟ گفتم «من گیج شدم شما با «ما و آنها» شروع کردید و بعد آن را به «غرب» و «بقیه» جهان تغییر دادید. بسیار مشتاقم که بدانم منظورتان چیست. بارها این برچسب‌ها را شنیده‌ام، اما صادقانه بگویم هیچ‌وقت برچسب‌ها را درک نکرده‌ام.»

حالا یک زن جوان از ردیف سوم برای نجاتش پیش قدم شد. در چالش من شرکت کرد، اما به طریقی که بسیار غافلگیرم کرد. او به برگه بزرگی که در مقابلش بود اشاره کرد و گفت، «شاید بتوانیم به این صورت معنی‌اش کنیم: «ما در غرب»، فرزندان کمتری داریم و فرزندان کمتری می‌میرند. در حالی که «آنها در دیگر نقاط جهان»، کودکان زیادی دارند و بسیاری از کودکان می‌میرند». او تلاش می‌کرد تا تعارض ایجاد شده بین طرز فکر دانشجو و اطلاعات من را به روش خلاقانه‌ای، و در واقع با پیشنهاد تعریفی برای چگونگی تقسیم جهان حل کند. بخاطر اینکه کاملاً در اشتباه بود (و به زودی متوجه شد)، باعث خوشحالی من شد. و البته بیشتر به این دلیل خوشحال بودم که او در مسیری بود که می‌توانستم آموزش کنم.

«عالی، خارق‌العاده است، خارق‌العاده است.» خودکارم را برداشتم و برای توضیح آماده شدم. «بگذارید جهان را به دو گروه کشورها براساس تعداد کودکانی که دارند و تعداد کودکانی که می‌میرند تقسیم بندی کنیم.»

چهره‌های بدبینانه، در تلاش برای فهمیدن آنکه چه چیزی مرا آنقدر خوشحال کرده است، کنجکاو شدند.

تعریف زن جوان را دوست داشتم زیرا بسیار شفاف بود. می‌شد در مقابل داده‌ها آزمایشش کرد. اگر بخواهید کسانی را که از تصور نادرست رنج می‌برند، متقاعد کنید، بسیار مفید است که عقایدشان در مقابل اطلاعات موجود مورد آزمایش قرار دهید. بنابراین اینگونه عمل کردم.

و این کار را در ادامه زندگی کاریم انجام دادم. ماشین فتوکپی بزرگ طوسی رنگی که برای کپی گرفتن از جداول داده‌ها برای مردم استفاده می‌شد، اولین شریک من در مبارزه با تصورات نادرست بود. تا سال ۱۹۹۸، شریک جدیدی داشتم، یک دستگاه پرینتر رنگی که به من اجازه می‌داد تا تصویر حیابی و رنگی از داده‌های کشورها را با دانشجویانم به اشتراک بگذارم. سپس به اولین شریک انسانی‌ام نیاز پیدا کردم و از آن زمان همه چیز با سرعت پیش رفت. آنا و اولاً با نمودارها و ایده تصورات نادرست بسیار هیجان‌زده شدند و همین، دلیل اصلی پیوستنشان به من بود، و بطور اتفاقی منجر به راهی انقلابی شد که صدها داده با نمودارهای حیابی انیمیشنی ارائه شدند. نمودار حیابی به سلاح منتخب ما در مبارزه برای برچیدن تصور نادرست که «جهان به دو بخش تقسیم می‌شود»، تبدیل شد.



## مشکل این تصویر چیست؟

دانشجویانم درباره «ما» و «آنها» صحبت می‌کردند. دیگران در رابطه با «جهان در حال توسعه» و «جهان توسعه‌یافته» حرف می‌زدند. ممکن است شما نیز از این برچسب‌ها استفاده کنید. چه اشکالی دارد؟ روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، فعالان اجتماعی، دبیران و محققین همیشه از برچسب‌ها استفاده می‌کنند.

زمانی که مردم «در حال توسعه» و «توسعه‌یافته» می‌گویند، چیزی که واقعا به آن فکر می‌کنند، «کشورهای فقیر» و «کشورهای ثروتمند» است. معمولا لغت «غرب/بقیه»، «شمال/جنوب» و «کم درآمد/پر درآمد» را نیز می‌شنوم. به هر حال، تا زمانی که کلمات به ایجاد تصاویر مربوطه در ذهنشان و به معنای چیزی براساس واقعیت است، واقعا اهمیتی ندارد که مردم از چه اصطلاحاتی برای تفسیر جهان استفاده می‌کنند. اما زمانی که از این دو اصطلاح ساده استفاده می‌کنند، چه تصاویری به ذهنشان می‌رسد؟ و چگونه آن تصاویر با واقعیت مقایسه می‌شوند؟